

## در پیرامون

# ماتریالیسم یا منشاء فسان

کارخانه آفریش: اکنون بدلائل وجود خدای پر دازیم و برای روشن شدن دلیلی که در این گفتار میخواهم بیان نمایم به گزارش يك مشاهده خصوصی می پردازم: در سال ۱۳۳۱ خورشیدی سفری با آذربایجان نموده و بنا بدعوتی که از رضایه شده بود چند روزی هم بآن شهر مسافرت کردم و روزی برای دیدن کارخانه قند که یکی از کارخانه های قند مهم ایران بشمار می رود باتفاق عده از محترمین رفتم، این کارخانه در بیست و یک کیلومتری شهر رضایه واقع شده است من از نزدیک این کارخانه بزرگ را مشاهده کردم.

راستی دیدنی است، بطوریکه گفته میشود این کارخانه در خاور میانه اگر بی نظیر نباشد کم نظیر است من میخواهم در پیرامون عظمت این کارخانه بحث کنم چیزی که مورد بحث من است آن است که هنگام مشاهده این کارخانه چند گونه فکر در مغز من پیدا شد که هر یک از آنها در روحیه من تاثیر عمیقی بخشیده یکی فکر عظمت دماغ بشری و لیاقت و استعداد آن بود که يك چنین دستگاه بزرگ محیر العقول را برای تهیه قند و شکر ایجاد نموده است. یکی دیگر فکر پیشرفت صنایع بود که هر قسمت از آن دستگاه را که میدیدم بیشتر به اهمیت صنایع امروزی متوجه میشوم یکی دیگر فکر نیروی محرکه آن دستگاه بود که مرایشتر بقدرت آن نیرو متوجه میساخت زیرا دستگاه بآن بزرگی که محتوی خروارها آهن آلات بود با اتصال به نیروی برق چنان بحرکت می آید که زمین را بلرزه در می آورند و چون نیروی برق قطع میشود مانند لاشه بی جان از تولید بهره دادی بازمی مانند در این فکرها بودم که ناگهان سئوالی در فکر من ایجاد شد باین نحو که آیا این دستگاه خود بخود

ایجاد شده یا سازنده ای دارد؟..

هر چه بمغز فشار آوردم که پاسخ این پرسش را مطابق اصول دیالکتیک بدهم دینم نفسم قانع نمی شود. هر قدر خواستم اوضاع آن دستگاه را با قوانین دیالکتیک تطبیق نموده و مانند ماتریالیستها چنین نتیجه بگیرم که این دستگاه بزرگ جزئی از اجزاء طبیعت است و باید اصل نفوذ دین، اصل تاثیر متقابل، اصل ارتباط اجزاء یکدیگر، اصل تضاد در این دستگاه جریان داشته باشد دیدم فطرتم، فکرم، شعورم، ادراکم قبول نمیکنند، در این موقع از پنجره های بزرگی که از ساختمان آن کارخانه بخارج باز میشدنگاهی با آسمان نیلگون و ستاره های آن و خورشید تابان آن و ماه درخشان آن و زمین و متعلقات زمین از کوهها و ودشتها و دره ها و دریاها و اشجار گوناگون و گلپای رنگارنگ که در دامنه های کوه و سطح دشتها مناظر زیبایی را تشکیل داده اند تماشا نموده از خود می پرسیدم که این آسمان، این خورشید، این ستاره ها این زمین، این کوهها، این دشتها، این دره ها، این اشجار این گلها بالاخره این کارخانه عظیم شکفت انگیز و این دستگاه محیر العقول آفرینش آ یا سازنده ای، گرداننده ای ندارند؟..

آیا چگونه میشود که یک سلسله قوانین در یک قسمت از اجزاء طبیعت که بدست بشر ساخته شده است جاری نباشد اما در یک قسمت دیگر که ساخت بشر نیست جاری باشد آیا چه فرقی میان این دو قسمت توان پنداشت؟..  
راستی اگر این کارخانه خلقت خود بخود بوجود آمده است و سازنده ای در کار نبوده است، چرا باید نسبت با این کارخانه قند معتقد بسازنده باشیم؟..

چرا نمی توانیم بگوئیم که این کارخانه قند هم در بیست و یک کیلومتری رضایه حسب الاتفاق پدید آمده است؟... اگر این دستگاه منظم از پیش سازنده و گرداننده ای ندارد و طبیعت مجهول الکنه و ماده نادان و بیجان بطور اتفاق این همه مظاهر زیبا و نظامات حیرت انگیز را بوجود آورده اند چرا همین عقیده را در باره این کارخانه قند قبول نمیکنیم؟...

نه تنها قبول نمیکنیم بلکه هر کس بیک چنین عقیده ای معتقد باشد بعقل او بفکر او بر ادراک او می خندیم و او را مسخره مینمائیم، آیا فرق میان این کارخانه قند و آن کارخانه آفرینش چیست؟...

اگر کارخانه آفرینش خود بخود بوجود آمده است باید این کارخانه قند هم خود بخود پیداشده باشد. اگر این کارخانه سازنده ای دارد باید آن کارخانه هم سازنده داشته باشد زیرا ملاک در هر دو یکی است با تفاوت اینکه ما خود یک جزء از اجزاء کارخانه خلقت هستیم و از روز نخست که خود را شناخته ایم و چشم خود را باز کرده ایم همه چیز را در جای خود دیده ایم این کارخانه را بطوریکه هست مشاهده نموده و با اوضاع آن عادت گرفته ایم و نمی دانیم چه جریان محیر العقولی در کار است؟...



از کجا و از چه وقت و بوسیله چه قدرتی بوجود آمده است؟.. ولی این کارخانه قند را که می بینیم برای مانتازگی دارد زیرا چند سال پیش در این مکان یک چنین اثری نبود از این رو وقتی که آنرا می بینیم بسازنده آن معتقد می شویم و از عظمت فکر و علم و قدرت سازنده آن ستایش می کنیم در حالی که نه سازنده آنرا دیده ایم و نه از کیفیت ساختن آن اطلاع داریم.

این تفرس و این ادراک بی آرایش ماست که ما را وادار میکند که نسبت به کارخانه آفرینش نیز معتقد بصانع بصیر و دانا و توانا باشیم. ما اگر با طرف خود نگاهی بکنیم صدها و هزارها بلکه میلیونها کارخانجات حیرت آوری را خواهیم یافت که عظمت هر یک از آنها و هنرها و دانشهایی که در ساختمان آن بکار برده شده است بیشتر از این کارخانه مخلوق دماغ بشری است.

بجای دور نمی رویم بساختمان همین بدن خود و کارخانه های فراوانی که در درون بدن ما شبانه روز کار میکنند اگر توجهی نموده آنها را مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که چه قدرتهائی در ساختن آن کارخانه ها خرج شده است سپس آن کارخانه ها را با کارخانه های که قدرت بشری ساخته است مقایسه نموده باین حقیقت باید ایمان آوریم که کارخانه های که بشر برای رفع احتیاجات خود درست میکند برابر کارخانه های که دست قدرت آفریدگار خلق مینماید بسیار کوچک و ناچیز است.

مادر این موضوع بعداً به تفصیل بحث خواهیم کرد فعلاً می خواهیم در اطراف مطالعاتی که درباره کارخانه قند نموده ام بحث نمایم ببینیم که این کارخانه قند با همه عظمتی که دارد آیا ممکن است خود بخود موجود شده باشد؟.. البته پاسخ این سؤال پیش همه حتی خود ما تریالیستها منفی است، پس وقتی که ممکن نباشد یک چنین کارخانه بخودی خود پدید آید چگونه ممکن است جهانی با این نظم و ترتیب بخودی خود پدید آید؟..

فکر دیگری که در مغز من ایجاد شد این بود که فکر می کردم من که نسبت بجهت فنی این کارخانه آشنا نیستم و نمیدانم روی چه معلوماتی این دستگاه بزرگ ساخته شده است ولی در عالم فکر می گفتم آیا ممکن است در اطراف افزارهای آن و چرخها و پیچ و مهره ها و لوله های کوچک و بزرگ و دگمه های گوناگون آن مطالعاتی نموده و از ارتباطاتی که میان آن افزار موجود است اطلاعاتی بدست بیاورم و قوانینی استخراج نمایم؟..

در فکر خود جواب مثبتی باین سئوالات یافتم سپس گفتم چرا ممکن نیست؟.. مگر من که هستم و کمتر از سازنده این کارخانه هستم؟.. مگر من فکر ندارم. هوش ندارم البته که می توانم این مطالعات را شروع نموده و نتیجه خوبی از آن مطالعات خود بردارم.

دنبال این فکر بازخودم درعالم فکر گفتم بر فرض اینکه من موفق بکشف بعضی از رموز این کارخانه شدم آیا این موفقیت من دلیلی بر عظمت سازنده این کارخانه نخواهد بود؟ آیا کشف بعضی از رموز این کارخانه از مقام صنعتگری و علمی سازنده آن خواهد کاست؟..

از وجدان خود چنین پاسخ شنیدم که اگر در کشف بعضی از رموز خطا و اشتباهی نشود البته دلیل محکمی بر عظمت مغز سازنده آن خواهد بود و این کشف نه تنها از مقام سازنده آن نخواهد کاست بلکه بر عظمت مقام او خواهد افزود.

اگر من بتوانم افزاری از افزارهای این کارخانه را هم بسازم باز نمی توانم منکر وجود عظمت فکر سازنده آن باشم در این موقع که چنین فکر هائی در مغز من خلجیان میکرد ناگهان بیاد ماتریلیستها افتادم و در همان عالم فکر و اندیشه که سخت مرا مشغول نموده بود گفتم چگونه يك نفر دانشمند ماتریالیست یا کمونیست مانند ارانی بدلیل آن که ساختن ترکیب (الی) ممکن شده یا بدلیل اینکه خواص بعضی از اجزاء کارخانه خلقت کشف شده نبودن سازنده آن را استنتاج نموده است؟..

شما دفترچه (بشر از نظر مادی) و همین دفترچه (زندگی و روح هم مادی است) او را بخوانید و ببینید که چه استدلالهای عجیب و غریبی نموده است؟.. تمام مطالب آن دو کتاب در عین حالیکه برای برده پوشی بحقائق نوشته شده است و کوشش و اهتمام گردید که بوسیله علوم:

بیولوژی، پسیکولوژی، سوسیولوژی عقاید مادیت را ثابت نماید مع الوصف درجوا اغلب مطالب آن در کتاب يك علامت استفهام بزرگی مستور است که جواب هر يك از آنها شخص بسی غرض پوشی آرایش را بر عظمت مقام مقدس الوهیت هدایت می نماید.

با اینکه در بعضی از مباحث علمی و آمانده و باینده موهول کرده و گفته است علم آنرا بعدا کشف خواهد نمود باز بر فرض اینکه علم آن را در آینده کشف کند چه دلیلی بر نبودن صانع کارخانه خواهد بود؟..

آیا پس از کشف، تازه مانند کشفیات فعلی دلیل بارزی بر قدرت و علم و اراده ذات کبریائی نخواهد بود؟..

آیا اینهمه کشفیات و اینهمه اختراعات و اینهمه تحولاتیکه در علوم رخ داده است غیر از اینست که همه آنها مربوط بداخل کارخانه آفرینش است؟.. آیا آن علوم و آن کشفیات را دلیل آوردن بر اینکه این جهان خالق ندارد نادانی نیست؟..

مثلا وقتی که دکتر نامبرده از کوچکترین اجزاء مرکب کننده موجود زنده بحث



میکند میگوید :

سلول کوچکترین اجزاء مرکب کننده موجود زنده است و این جزء کوچک (یعنی سلول) از ماده بوجود آمده است و خاصیت جذب و دفع ماده را دارد پس بنابراین سازنده ای ندارد بلکه سلول خود بخود از ماده بوجود آمده است آیا این منطق را شعور و فهم شما قبول میکنند؟.. اگر قبول میکنند چرا در همان کارخانه قند که یک جزء کوچکی را می بینید و یقین دارید که آن جزء از آهن ساخته شده است مع الوصف نمی توانید قبول کنید آن جزء از آهن بخودی خود ساخته شده است؟.. بلکه یقین دارید که آن جزء را از آهن یک نفر صانع مدبر و فکور و آشنا بر موز تمام این کارخانه برای مقصودی ساخته است. اگر گفته شود که در سلول عملاً خاصیت جذب و دفع دیده شده و آنقدر نمانده که ساختن سلول برای بشر امکان پذیرد میگوئیم اولاً ساختن یک سلول زنده بهیچ وجه من الوجوه امکان پذیر نخواهد شد و ثانیاً بر فرض محال اگر توفیق ساختن یک سلول زنده هم حاصل شود خود این ساختن سلول دلیل بر سازنده سلول خواهد بود یعنی دلیل خواهد بود که سلولهای دنیا همه شان سازنده دارند زیرا اگر سازنده نداشتند این سلول ساخته شده جدید هم بخودی خود موجود میشد و احتیاجی بساختن نداشت.

ما اگر در این کارخانه قند موفق بساختن یک جزئی از اجزاء آن کارخانه بشویم آیا میتوانیم بگوئیم که تمام این کارخانه سازنده ندارد بدلیل اینکه ما توانستیم یک جزء کوچک این کارخانه را بسازیم؟..

خلاصه هر چه در این جهان هست نظیر اجزاء و آلات همان کارخانه قند است که هر جزء آن سازنده خود گواهی میدهد چه خوش گفته آن شاعر عرب :

وفی کل شیء له آیه - تدل علی انه واحد ،

یعنی در هر چیز نشانه ای است که دلیل بر یگانگی است.

هیچ حرکتی بدون محرک نمیشود <sup>مقاله جامع علوم انسانی</sup>  
فکر دیگری که مرا در آن کارخانه مشغول نمود آن بود که هنگام مشاهده آن کارخانه موقع کار کردن کارخانه نبود مافقط باسکلت بی حرکت کارخانه تماشا میکردیم و از مهندس آن توضیحاتی می خواستیم و او برای ما چگونگی را شرح میداد این فکر مرا در این موقع ناراحت مینمود که یک چنین دستگاه بزرگی که همه چیز آن مرتب و منظم است چرا ایستاده و مانند مردگان فاقد حرکت است مگر ساختمان این دستگاه نقصانی دارد؟.. پس از تفکر عمیق متوجه شدم که آری این دستگاه با همه عظمتش فاقد روح است یعنی فاقد نیروی محرکه است و نیروی محرکه آن نیروی برق است که باید باین دستگاه متصل بشود تا این دستگاه را ب حرکت آورد و بکار بیندازد. پس مادامیکه نیروی برق از خارج باین دستگاه عظیم نرسیده این دستگاه مانند لاشه مرده بلا حرکت ←

## وسيله نجات (۳)

از استاد علامه : مرحوم آقامیرزا محمد علی مدرسی چهاردهی

خدا را درك كنيم و بدانيم كه او دارای صفات نیست او عین ذات است و ذاتش مجرد و محیط و بسیط صرف است. او عالم بعلم نیست بلکه عالم بذات است این مطلب لازم بتحقیق نیست. لازم به تکرار نیست. حقیقت محض است. مثل آفتاب میدرخشد و خیره میکند اگر غفلتی پیش آید. از خیرگی است از تابش نور لایزال اوست. که در نورش محو میشویم و در نعمتش

→ و بلا اثر خواهد بود. این توجه مرا بیاد مطلب مهم دیگری انداخت و آن مطلب این بود که مائریالیستها میگویند:

روح و زندگی از خواص ماده است و در پیرامون این ادعا دلایلی می آورند که با روح منطبق سازگار نیست. اینان کارخانه خلقت را همیشه در موقع کار کردن مشاهده نموده اند و چنین پنداشته اند که نیروی حرکت هم از خود آن بخودی خود تولید میشود و حال آنکه چنین نیست بلکه اگر محرک کی نداشته باشد مانند همین کارخانه قند بی حرکت خواهد ماند.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ما هر چیز متحرک کی را که ساخته بشر است مشاهده میکنیم می بینیم دارای يك نیروی حرکتی است که از خارج بآن می رسد. مثلاً کارخانه قند یا سایر کارخانه های دنیا بوسیله برق متحرک میشوند و همچنین عقربك ساعت بوسیله برق یا دست كوك میشود و بوسیله همین كوك شدن بحرکت می افتد و الا اگر اجزاء و آلات ساخته شود و آنها را طبق اصول فنی منظم و مرتب نمایند مادامیکه كوك نشده است متحرک نخواهد بود در حقیقت قوه محرک که ساعت كوك کردن آن است همچنین است حرکت جیوه در میزان الحرارة که نقطه صفر سکون آن است و حرارت و برودت است که جیوه را بیالا و پائین حرکت میدهد هر چه دائماً تصور کنید که دارای حرکت باشد نیروی محرک که آن از خارج بآن می رسد و بخودی خود نیروی حرکت تولید نمی شود. هنوز علم قادر نشده است که يك موجودی را بسازد که دائماً نیروی حرکت را خود آن چیز تهیه نماید هر چه ساخته است حرکتش موقتی و معلول علل دیگری می باشد.